Quran and Hadith Studies

علوم قرآن و حدیث

HomePage: https://jquran.um.ac.ir/

سال ۵۳ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۰۷- پاییز و زمستان ۱۴۰۰، ص ۲۴۵ - ۲۲۳

شاپا الکترونیکی ۴۱۹۸-۲۵۳۸

شاپا چاپی ۹۱۲۰-۲۰۰۸

تاریخ پذیرش:۱۴۰۰/۰۸/۱۰ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۴/۱۲ تاریخ دریافت:۱۳۹۸/۱۲/۲۰

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2021.61704.0

نوع مقاله :پژوهشی

تقابل صمت و نطق در *نهج البلاغه* بر اساس نظریهٔ پساساختارگرایی

فایضه علی عسگری

دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان

دکتر مهدی مطیع(نویسنده مسئول)

دانشیار دانشگاه اصفهان

Email: m.motia@ltr.ui.ac.ir

دکتر سید مهدی لطفی

دانشیار دانشگاه اصفهان

چکیده

نهج البلاغه به عنوان یک اثر برجسته ادبیانهٔ معرفتی این قابلیت را دارد که ساختار آن از منظر رویکردهای جدید نقد ادبی چون پساساختارگرایی با محوریت تقابل‌های دوگانه، واکاوی شود تا از سویی گامی باشد برای استفاده از روش‌های نوین تحلیل متن در حوزه مطالعات اسلامی و تحقیقات بین رشته‌ای در این باب و از سوی دیگر ما را به ساحت معرفتی جدیدی از متن رهنمون سازد. این نوشتار می‌کوشد تا تقابل دوگانه صمت و نطق را بر اساس نظریه پساساختارگرایی بررسی کند. به همین منظور با استخراج کلیدواژه‌های این حوزه معنایی به صورت متقابل و بررسی دو واژهٔ محوری صمت و نطق در سیاق‌های مختلف دریافته که بر خلاف فرضیهٔ رایج مبنی بر مثبت تلقی کردن نطق، امام(ع) رویکردی ساختارشکنانه به این تقابل داشته و صمت را به معنای گزیده گویی پدیده‌ای مثبت و ارزشی تلقی نموده و آن را وقار آفرین، تأثیرگذار، نشانهٔ خردمندی و یکی از راه‌های تکمیل اندیشه دانسته است.

کلیدواژه‌ها: تقابل، صمت، نطق، نهج البلاغه، پساساختارگرایی.

Quran and Hadith Studies

علوم قرآن و حدیث

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/ Vol. 53, No. 1: Issue 106, Autumn & Winter 2021 - 2022, p.223-245

Online ISSN: 2538-4198 Print ISSN: 2008-9120

Receive Date: 10-03-2020 Revise Date: 03-07-2021 Accept Date: 01-11-2021

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2021.61704.0 Article type: Original

Contradiction of the Silence and the Speech in Nahdj al-Balagha, Based on the Poststructuralist Theory

Fayezeh Ali Asgari, Ph.D. Student, University of Isfahan

Dr. Mahdi Motia (corresponding Author), Associate Professor, University of Isfahan

Dr. Sayyid Mahdi Lotfi, Associate professor, University of Isfahan

Abstract

Nahdj al-Balagha is an epistemic literary masterpiece. So, its structure has the potential of analyzing from the perspectives of new approaches to literary criticism, such as poststructuralism. Using this approach with the main focus on dual contrasts can be a step toward using the new methods of analyzing the text in the field of Islamic studies and interdisciplinary research. On the other hand, it leads us to a new understanding of the text. Based on the poststructuralism theory, this study aims to explore the dual contrasts of silence (*Somt*) and speech (*Notgh*) in Nahdj al-Balagha. Accordingly, the keywords of this semantic field were extracted and two basic words of the silence and the speech were examined in different contexts. The findings show that contrary to the common idea that assumes the speech as positive, in an uncommon view, Imam (AS) has considered the silence that means pithy sayings as a positive and valuable phenomenon, as well as causing dignity, effective, a sign of the wisdom and one of the ways to the thought completion.

Keywords: Contrast, Silence, Utterance, Nahdj al-Balagha, Poststructuralism.

مقدمه

متن ادبی، یک ساختار است که در آن همهٔ عناصر به هم وابسته‌اند و در رابطهٔ متقابل نسبت به یک‌دیگر قرار دارند. هیچ چیز در کار ادبی نیست که بتوان آن را مجزا و منفک دیـد و بررسـی‌کرد. هـر عنصـر منفـرد نقشی دارد و به واسطهٔ نقشی که به عهده دارد به کلیت اثر پیوند خورده است. همهٔ عناصـر یـک مـتن دارای پیوند متقابل با یک‌دیگرند و نقش‌های متفاوت این عناصر و روابط بین آن‌هاست کـه سـاختار را بـه وجـود می‌آورد و به اثر ادبی نظام و ساختاری هنری می‌بخشد. دست یافتن به این تقابل‌ها خواننـده را بـه دریافـت بهتر از متون هدایت می‌کند و سبب می‌شود او در نقد و تحلیل‌های خود به این دو سویگی و رابطـهٔ دوگانـه توجه کند.(برتنز، ۸۷؛ برسلر، ۱۳٦) ساختار هر متن بالقوه این قابلیت را دارد که به دوگانگی‌های بنیادی که سپس یک همخوانی را شکل می‌دهند، فروکاسته شود.(گرین و لبیهان، ۱۲۰)

در نهج‌البلاغه به عنوان یک اثر ادیبانه، مبنای بسیاری از توصیفات بر اسـاس تقابـل قـرار داده شـده و امام(ع) به تعلیم مضامین، بیان مفاهیم، توصیف صحنه‌ها و شخصیت‌ها پرداخته و تصـاویر بـدیعی خلـق نمـوده است.(محمدقاسـمی، ۷۵-۷۷) پـس می‌تـوان از منظـر رویکردهـای جدیـد نقـد ادبـی مثـل پساساختارگرایی بررسی شود. این رویکرد فعالیتی انتقادی است که از رهگذر آن می‌توان تقابل‌ها را تحلیـل برد یا نشان داد که آن‌ها در فرآیند معنای بافتی تا اندازه‌ای یک‌دیگر را تحلیل می‌برند و خـود را معکـوس یـا واژگون می‌سازند.(ایگلتون، ۱۸۲-۱۸٤) ایـن وارونـه سـازی ارزشـی نشـان می‌دهـد کـه زمینـه باورهـا و دانسته‌های فرهنگی، مسلم و قطعی نیست. پژوهش حاضر بر اساس نظریهٔ ساختارشکنی تقابل‌های دوگانه ژاک دریدا، تقابل سکوت و سخن را بررسی نموده و نشان می‌دهد در نهج‌البلاغه به عنوان یـک مـتن دینـی سکوت، تأثیرگذارتر از صدها سخن است. گرچه در متون غیر دینی، معمولاً از سکوت به عنوان فقـدانی در تعاملات یاد می‌شود و تحقیقات میدانی زیادی نشان دهندهٔ ایـن اسـت کـه سـوگیری فرهنگـی بـه سـمت گفت‌وگو وجود دارد؛ به این معنا که سکوت اغلب پدیده‌ای منفی تلقی می‌شود و از لحاظ علمی نیز چیزی به عنوان سکوت مطلق وجود ندارد.(چناری و کرباسیان، ۱۲۸)

جستار حاضر واژگان حوزهٔ معنایی سکوت و سخن که به شکل متقابل در سیاق‌های مختلف معنـایی نهج‌البلاغه به کار رفته است، استخراج کرده و از بین آن‌ها تقابل صمت و نطق را با بیشترین فراوانی یافتـه و در دو سطح انسانی و غیر انسانی مورد بررسی قرار داده، تا به این سؤالات پاسـخ دهـد: آیـا در نهج‌البلاغـه سکوت پدیده‌ای منفی است یا بار معنایی مثبتی دارد؟ صمت و نطق در جهان بینی امام(ع) همسو بـا نگـاه ساختارگرایان قابل تبیین است یا پساساختارگرایان؟ تلقی نهج‌البلاغه از سکوت بـه عنـوان یـک مـتن دینـی

چگونه است؟ بدون شک مقایسهٔ رابطهٔ دو سویهٔ این تقابل، ساحت‌های معنایی جدیدی را از تفسیر متن بر ما خواهد گشود.

پیشینهٔ پژوهش

با بررسی‌های صورت گرفته اثری که در این حوزهٔ مطالعاتی با موضوع نهج‌البلاغه به رشتهٔ تحریر درآمده است مقالهٔ «واکاوی مسائل مرگ و زندگی در نهج‌البلاغه بر اساس نظریه تقابل‌های دوگانه در ساختارگرایی»(۱۳۹٦) است که به قلم مهدی رضا کمالی بانیانی، حسین آریان و مهرداد اکبری گندمانی در مجله پژوهشنامه نهج‌البلاغه به رشتهٔ تحریر درآمده است.

تقابل‌های دوگانه در پساساختارگرایی

پساساختارگرایی مهم‌تر از همه نامی است که بر ساخت شکنی و آثار ژاک دریدا می‌نهند.(کالر، ۱٦۸) که از میان جریان‌ها و نظریه پردازان، معمولاً کلیدی‌تر و تأثیرگذارتر از سایرین باقی مانده است.(هارلند، ۱۸۷) دریدا با توجه به یکی از اصول مهم ساختگرایی(تقابل‌های دوگانه) به روش خاصی رسید که به آن ساختار شکنی یا شالوده شکنی می‌گویند. او در روش خود به واژگون کردن پایگان(سلسله مراتب) در همهٔ تقابل‌های دوگانه معتقد بود و استدلال می‌کرد که تفکر غرب از زمان افلاطون تا به امروز، بر اساس همین رجحان دادن یکی از اجزای تقابل‌های دوگانه بوده است، حال آن‌که این سلسله مراتب ارزش‌ها به آسانی قابل واژگون شدن است. در این روند واژگونه سازی، جزء فرعی به نیمهٔ مهم‌تر تقابل دوگانه تبدیل می‌گردد(مقدادی، ۱۷۳) و بنیاد سست این‌گونه سلسله مراتب و امکان وارونه کردن آن‌ها به منظور رسیدن به بصیرت‌هایی نو در زبان و زندگی را نشان می‌دهد. باری همین که ساختار ظاهری و به اصطلاح منطقی شکسته می‌شود ساختار دیگری در ذهن شروع به شکل یافتن می‌کند. ساختارشکنی اوج دگرگونه فهمیدن است حتی می‌توان متنی را درست برخلاف آنچه به‌ظاهر به نظر می‌رسد، فهمید(شمیسا، ۲۰۸-۲۱۰) و نشان می‌دهد که متن بسیار پیچیده‌تر از آن است که ابتدا به نظر می‌رسد(برتنز، ۱۷۳؛ برتنس، ۱۵۲-۱۵۳) و خواننده را از بند سرسپردگی‌های ایدئولوژیکی که معنایابی او در متن را محدود می‌کند، رها می‌سازند.(برسلر، ۱٤۵-۱٦۱)

مکتب ساختارشکنی با ساخت شکنی یک تقابل نشان می‌دهد که این تقابل طبیعی و اجتناب‌ناپذیر نیست؛ بلکه سازه‌ای است ساختهٔ گفتمان‌های متکی بر آن تقابل که در یک اثر ساخت شکنانه باز یک سازه است. یعنی این اثر نمی‌خواهد آن را نابود کند، بلکه می‌خواهد ساختار و کارکردی متفاوت بدان

ببخشد.(کالر، ۱۶۸-۱۷۰) این مکتب در مواجهه با تقابل‌های دوگانه به دنبال دو هدف است: می‌کوشد اثبات کند این تقابل‌ها همواره بر پایهٔ نوعی رابطهٔ سلسله مراتبی استوارند و یکی از طرفین تقابل عادتاً مهم‌تر قلمداد می‌شود و محور ساختار است و در پی اثبات آن است که وجود قطب ظاهراً بی‌اهمیت و مستثنا شدهٔ این تقابل برای کارکرد این تقابل حیاتی است.(اشمیتس، ۱۵۰-۱۵۱)

تقابل سکوت و سخن در *نهج‌البلاغه*

در سیاق‌های مختلف معنایی نهج‌البلاغه، متناسب با مقصود کلام و فضای سخن از واژگان متعددی که در حوزهٔ معنایی سکوت و سخن قرار دارند به‌صورت متقابل استفاده شده است که در اینجا به آن‌ها خواهیم پرداخت: سکت در تقابل با قول در دو معنا به‌کاررفته است: الف) نوعی سکون و آرامش: در وصف بهترین بندگان خدا آمده است: «يقُولُ فَيَفْهِمُ وَ يسْكتُ فَيسْلَم.»(خطبه ۸۷) ب) سکوتی که بعد از هیجان از کلام یا عمل به وجود آید: بعد از تصمیمی که در شورای سقیفه دربارهٔ جانشینی پیامبر(ص) اتخاذ شد، عباس و ابوسفیان به امام(ع) پیشنهاد خلافت دادند و ایشان در پاسخ فرمودند: «فَإِنْ أَقُلْ يقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْك وَ إِنْ أَسْكتْ يقُولُوا جَزِعَ مِنَ الْمَوْتِ.»(خطبه ۵) در کتب لغت نیز به هر دو معنا اشاره شده است.(ابن منظور، ۴۵/۲؛ فراهیدی، ۳۰۵/۵)

همچنین سکت مقابل تکلم و به معنای سخنان کتمان شده به‌کاررفته است: یکی از جلوه‌های قدرت خدا، شنوای سخنان ابرازشده و آگاه به سخنان کتمان شده، معرفی‌شده: «مَنْ تَكلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ وَ مَنْ سَكتَ عَلِمَ سِرَّه»(خطبه ۱۰) پس هم شنوندهٔ کلام بندگان و هم آگاه از ناگفته‌های آن‌هاست. «عالِمُ الْغَيبِ وَ الشَّهادَة»(حشر: ۲۲) تکلم در مورد سخنی به کار می‌رود که با شنیدن درک شود، چنان‌که کلمه و کلام نیز از ریشهٔ «الْكلْمُ» به معنای اثری از خستگی و جراحت است؛ زیرا مانند زخم در جسم، کلام در نفوس و اذهان اثر می‌کند(راغب، ۷۲۲؛ قرشی، ۱۴۱/۶) و تحت عنوان دعا در آموزه‌های دینی مورد سفارش قرارگرفته، چون اثرگذار است. نظیر: آدم(ع) که بعد از اینکه مرتکب ترک اولی شد، از خدا کلماتی را فراگرفت و توبه کرد، خدا هم آن را پذیرفت. «ثُمَّ بَسَطَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَهُ فِي تَوْبَتِهِ وَ لَقَّاهُ كلِمَةَ رَحْمَتِهِ وَ وَعَدَهُ الْمَرَدَّ إِلَى جَنَّتِه»(خطبه ۱)

علاوه بر سکت، نصت نیز در مقابل تکلم استفاده شده که به معنای سکوت توأم با شنیدن است.(فراهیدی، ۱۰۶/۷؛ ابن منظور، ۹۸/۲؛ طریحی، ۲۲۶/۲) اعم از اینکه شخص خودش یا دیگری را ساکت کند تا کلامی را بشنود.(مصطفوی، ۱۴۹/۱۲) پس از پافشاری خوارج در شورشگری، امام(ع) از

آن‌ها پرسید: آیا همۀ شما در جنگ صفّین بودید؟ گفتند: برخی بودیم و برخی حضور نداشتیم.(دشتی، ترجمۀ نهج‌البلاغه امام علی(ع)، ۲۳۳) سپس فرمود: «فَامْتَازُوا فِرْقَتَینِ فَلْیکنْ مَنْ شَهِدَ صِفِّینَ فِرْقَةً وَ مَنْ لَمْ یشْهَدْهَا فِرْقَةً حَتَّی أُکلِّمَ کلًّا مِنْکمْ بِکلَامِهِ وَ نَادَی النَّاسَ فَقَالَ أَمْسِکوا عَنِ الْکلَامِ وَ أَنْصِتُوا لِقَوْلِی وَ أَقْبِلُوا بِأَفْئِدَتِکمْ إِلَی؛ به دو گروه تقسیم شوید، تا متناسب با هر کدام سخن گویم. ساکت باشید، به حرف‌هایم گوش فرا دهید و با جان و دل به سوی من توجّه کنید.»(خطبه ۱۲۲)

نطق از سویی در تقابل با بُکم به شکل وصف پارادوکسی «نَاطِقَةً بَکمَاءَ»(خطبه ۱۰۸) در سرزنش کوفیان به‌کاررفته است. یعنی با اینکه از استعداد بیان و نطق برخوردارند، اما درجایی که شایسته است سخن بگویند همانند بی‌زبانانند که از قوۀ بیان بی‌بهره‌اند. از سوی دیگر در شرح حال اموات نطق مقابل خَرَس آمده است: «بِالنُّطْقِ خَرَساً»(خطبه ۲۲۱) یعنی کسانی که گویا بودند ولی با مرگ لال شده‌اند و قوۀ بیان از آن‌ها گرفته شده است.

تقابل واژگان	فراوانی
قول / سکت	۱) یقُولُ فَیفْهِمُ وَ یسْکتُ فَیسْلَم (خطبه ۸۷) ۲) فَإِنْ أَقُلْ یقُولُوا حَرَصَ عَلَی الْمُلْک وَ إِنْ أَسْکتْ یقُولُوا جَزِعَ مِنَ الْمَوْتِ (خطبه ۵)
نطق / صمت	۱) إِنْ کانَ خَلْقاً صَامِتاً فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبِیرِ نَاطِقَة (خطبه ۹۱) ۲) الَّذِینَ یخْبِرُکمْ حُکمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ لَا یخَالِفُونَ الدِّینَ وَ لَا یخْتَلِفُونَ فِیهِ فَهُوَ بَینَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صامِتٌ نَاطِق. (خطبه ۱۴۷) ۳) منهافِیهِمْ کرَائِمُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ کنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ یسْبَقُوا (خطبه ۱۵٤) ٤) منها فَالْقُرْآنُ آمِرٌ زَاجِرٌ وَ صامِتٌ نَاطِقٌ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَی خَلْقِه. (خطبه ۱۸۳) ٥) صَامِتَةً بَعْدَ نُطْقٍ لِیعِظْکمْ هُدُوِّی وَ خُفُوتُ إِطْرَاقِی (خطبه ۱٤۹) ٦) وَ صَمْتُهُمْ عَنْ حِکمِ مَنْطِقِهِم (خطبه ۲۳۹) ۷) تَلَافِیک مَا فَرَطَ مِنْ صمْتِک أَیسَرُ مِنْ إِدْرَاکک مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِک (نامه ۳۱)
نطق / بکم	۱) نَاطِقَةً بَکمَاء (خطبه ۱۰۸)
نطق / خرس	۱) و بِالنُّطْقِ خَرَساً (خطبه ۲۲۱)

تکلم/ سکت	۱) مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ وَ مَنْ سكتَ عَلِمَ سِرَّه (خطبه ۱۰۹) ۲) وَ كانَ إِذَا غُلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يغْلَبْ عَلَى السُّكوتِ (حكمت ۲۸۹)
تکلم / نصت	۱) أُكلِّمَ كلَّا مِنْكمْ بِكلَامِهِ وَ نَادَى النَّاسَ فَقَالَ أَمْسِكوا عَنِ الْكلَامِ وَ أَنْصِتُوا لِقَوْلِي وَ أَقْبِلُوا بِأَفْئِدَتِكمْ إِلَى (خطبه ۱۲۲)

شکل (۳): فراوانی کاربرد واژگان متقابل سکوت و سخن

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید در سخنان امام(ع)، این واژگـان به‌صـورت معنـادار دو بـه دو در تقابـل یک‌دیگر استفاده شده‌اند. بیش از همه صمت در تقابل با نطق قرار گرفته که در اینجا بـه تبیـین آن خـواهیم پرداخت:

مفهوم شناسی صمت و نطق

صمت در لغت به معنی نگفتن آنچه سودی ندارد یا تـرک فضـول کـلام اسـت. وقتـی انسـان در آنچـه می‌گوید، گزیده گو باشد و آن معنایی را که ازنظر معنوی یا مادی برای او سودی ندارد، نگویـد و از زیـادی سخن درجایی که باید بپرهیزد به «صمت» متّصف می‌شود.(نراقی، ۱۸۹/۲) صمت دربارهٔ سکوت مطلق به کار نمی‌رود بلکه بر سکوت طولانی‌مدت اطلاق می‌شود.(مصطفوی، ۳۳۵/۶) ازنظر علم المعانی، نـاطق را نازل منزلهٔ صامت نموده‌اند و این یعنی سخن گفتن به‌مقتضای حال.(شاملی، ۶-۵) تفاوت بین لال بودن و ساکت بودن مانند تفاوت بین کور بودن و چشم‌بسته بودن است. کسی که لال است، از این توانایی به‌طور دائم محروم اسـت؛ امـا کسـی کـه سـکوت کـرده در عـین اینکـه قـدرت سـخن گفـتن دارد از آن اسـتفاده نمی‌کند.(چناری و کرباسیان، ۱۲۹) به زره سنگین نیز «الصَّموت» گفته می‌شود؛ چون وقتی پوشـیده شـود صدایی از آن شنیده نمی‌شود.(ابن فارس، ۳۰۸/۳)

نطق، سخنی است که با صداها آشکار و قابل‌فهم است و لفظ مشترک برای بیان نیـروی درونـی انسـان است که او را به کلام و سخن گفتن وامی‌دارد.(راغب، ۸۱۱) در قاموس آمده: «نَطَقَ يَنْطِـقُ نُطْقـاً و مَنْطِقـاً و نُطُوقاً» یعنی تکلّم کرد با صوت و حروفی که جدا جداست که زبـان آن را آشـکار می‌کنـد و گوش‌هـا آن را می‌شنوند و حفظ می‌کنند و معانی با آن‌ها فهمیده می‌شـود.(فیروزآبادی، ۳۸۷/۳؛ راغـب، ۸۱۱) برخـی از

واژه پژوهان، نطق را به معنای اظهار آنچه در باطن است به آنچه در ظاهر است اعم از صوت یا حال در انسان یا حیوان دانسته‌اند. نطق و ناطق در تقابل صمت و صامت قرار دارد؛ یعنی چیزی که نتواند آنچه در باطنش وجود دارد را ظاهر کند مانند: جمادات.(مصطفوی، ۱۸۰/۱۲) علمای منطق نیز به نیرویی که انگیزهٔ سخن گفتن است، نطق می‌گویند.

تقابل صمت و نطق

تقابل صمت و نطق جزء تباین‌های ردیفی در معناشناسی برشمرده می‌شود. تباین ردیفی زیرمجموعهٔ تباین خطی است که ترتیبی از واژه‌های متباین در یک حوزهٔ معنایی است که در دو سوی ابتدا و انتهایشان، دو واژهٔ متقابل قرار می‌گیرد. مثل: «گرم/ ولرم/ سرد».(صفوی، ۱۲۰-۱۲۱) صمت و نطق نیز در ردیف واژه‌های متباینی همچون «بکَم، خرَس/ تَعتَع/ سَکت/ نَصت/ قول/ تکلّم» قرار می‌گیرند که از یک حوزهٔ معنایی مشترک برخوردارند.



شکل (۱): تباین ردیفی

از نظر معنایی: «أبکم»[1] و «أخرس»[2] هر دو به معنای لال بودن است با این تفاوت که أبکم کسی است که لال به دنیا آید و فاقد نیروی سخن گفتن است. أخرس مطلق لال است، خواه از مادر زاییده شود و خواه بعداً لال گردد. پس میان آن دو عموم و خصوص مطلق است. هر أبکم أخرس است و بعضی أبکم أخرس نیست.(راغب، ۱٤۰) «تَعتَع»[3] به معنی، لکنت و گرفتگی زبان است، «سکت»[4] سکوتی است که بعد از هیجان از کلام یا عمل به وجود آید.(مصطفوی، ۱۹۳/۵)؛ «نَصت»[5] به معنای سکوت توأم با شنیدن است(ابن منظور، ۹۸/۲؛ طریحی، ۲۲٦/۲؛ فراهیدی؛ ۱۰٦/۷) و «صَمت» به معنای گزیده گویی و ترک فضول کلام است.(نراقی، ۱۸۹/۲)؛ «قول»[6] ایراد آنچه در نفس و جان متصور است به هر وسیله‌ای، خواه

۱ خطبه ۱۰۸
۲. خطبه ۲۲۱
۳. خطبه ۳۷ / نامه ۵۳
٤. خطبه‌های ٤٤،۱۸٤،۵/حکمت ۱۵۰
۵. خطبه ۱۲۲
٦. خطبه ۵/۸۷

تمام باشد یا ناقص.(مصطفوی، ۳۷٦/۹؛ راغب، ٦۸۸؛ فیروزآبادی، ۳/ ٦٠٤) «کلام»[۱] اثـری از صـوت و سخن است که حس شنوایی درک می‌کند و «نطق»[۲] نیروی انگیزهٔ سخن گفتن اسـت.(راغب، ۸۱۱) از بـین گونه‌های تقابل که در علم معناشناسی مطرح می‌شود. صمت و نطـق را می‌تـوان از نـوع «تقابـل مـدرّج[۳]» برشمرد، زیرا مفهوم هر یک از ارکـان تقابـل بـه لحـاظ کیفیـت، قابـل درجه‌بنـدی و در ارتبـاط بـا امکـان درجه‌بندی‌شان معنادار می‌شوند(صفوی، ۱۱۸) مثلاً نفی سخن گفتن از کسی همواره به معنـای اثبـات لال بودن آن شخص نیست؛ بلکه ممکن است به این معنا باشد که او شخصی ساکت‌تر از دیگری یـا شخصـی گزیده گوست.

گونه‌های صمت و نطق در *نهج‌البلاغه*

با توجه به کاربرد مشتقات صمت و نطق در ساختار نهج‌البلاغه، گونه‌های صمت و نطـق در دو سـطح انسانی و غیر انسانی قابل تقسیم و بررسی است.

۱- سطح انسانی

سکوت انسانی، ارتقای کنش‌هایی است که معمولاً در ناخودآگاه قرار دارند و رساندن آن‌هـا بـه سـطح خودآگاه، تا این کنش‌ها به تجربهٔ فرد بدل شوند؛ زیرا سرمایه‌هایی که در ناخودآگاه مـا وجـود دارد، بسـیار فراتر و وسیع‌تر از آن چیزی است که در خودآگاه ظاهر می‌شود.(چناری و کرباسیان، ۱۲۲)

امام علی(ع) در سفارش‌های اخلاقی و اجتماعی خود به سکوت به عنـوان یـک اصـل اخلاقـی توجـه کرده‌اند؛ زیرا پایه‌های اسـتوار هنجارهـای اجتمـاعی مبتنـی بـر اخـلاق اسـت.(خانیکی، ۱۵۵) حضـرت علی(ع) سکوت بسیار را سبب وقار انسان می‌داند «بِكَثْـرَةِ الصَّـمْتِ تَكـونُ الْهَيْبَـةُ.»(حکمـت ۲۲٤) و در سفارش به فرزند گرامی‌شان چنین نوشته است: «وَ تَلَافِيک مَا فَرَطَ مِنْ صَمْتِک أَيسَرُ مِنْ إِدْرَاکک مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِک وَ حِفْظُ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشَدِّ الْوِكاءِ وَ حِفْظُ مَا فِي يدَيک أَحَبُّ إِلَي مِنْ طَلَبِ مَا فِي يدَی غَيـرِک»(نامـه ۳۱) جبران آنچه بر اثر سکوت به تو نرسیده، آسان‌تر از به دست آوردن چیزی است که به علـت حـرف زدن از دست داده‌ای و حفظ محتوای ظرف، در گرو محکم بودن بند آن است. یعنی اگر فرصت گفتن سـخنی را از دست دادی، زیان نکرده‌ای؛ زیرا می‌توانی دوباره آن را بر زبان‌آوری و فرصت از دست‌رفته را جبران کنی؛ اما لغزش‌های زبانی همانند آب بر زمین ریخته‌ای است که جبران آن‌ها به‌سادگی ممکن نیست.(مغنیه، فی

۱. خطبه ۱۰۹/۱۲۲

۲. خطبه‌های ۲۳۹/۱٤۹/۱۸۳/۱٥٤/۱٤۷/۹۱؛ نامه ۳۱

3. gradable opposition

ظلال نهج‌البلاغه، ۳/ ۵۱۵)

همچنین به حفظ زبان همچون سرمایه‌ای بسیار گران‌بها نیز توصیه کرده‌اند: «الْکلَامُ فِی وَثَاقِک مَا لَمْ تَتَکلَّمْ بِهِ فَإِذَا تَکلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِی وَثَاقِهِ فَاخْزُنْ لِسَانَک کمَا تَخْزُنُ ذَهَبَک وَ وَرِقَک فَرُبَّ کلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَ جَلَبَتْ نِقْمَة؛ سخن دربند توست، تا آن را نگفته باشی و چون گفتی تو در بند آنی، پس زبانت را نگهدار. چنانکه طلا و نقره خود را نگه می‌داری، زیرا چه بسا سخنی که نعمتی را طرد یا نعمتی را جلب کرد.»(حکمت ۳۸۱)

امام(ع) سکوت را یکی از نزدیک‌ترین راه‌های تکمیل اندیشه دانسته‌اند: «إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْکلَامُ؛ آن گاه که عقل به کمال رسد، کلام کوتاه می‌شود.»(حکمت ۷۱) و به آن سفارش نموده‌اند: «الْزِمِ الصَّمْتَ یسْتَنِرْ فِکرُک؛ ساکت باش تا فکرت نورانی شود.»(تمیمی آمدی، ۱۳۲) در حدیث دیگری فرموده‌اند: «أکثِرْ صَمْتَک یتَوَفَّرْ فِکرُک وَ یسْتَنِرْ قَلْبُک وَ یسْلَمِ النّاسُ مِنْ یدِک؛ بسیار سکوت کن که فکرت فراوان و قلبت نورانی می‌شود و مردم از تو در امان خواهند بود.»(همان، ۲۵۷) بنابراین سکوت یک ارزش اخلاقی و یک رفتار حکیمانه و خردمندانه انسانی است. در ساختار نهج‌البلاغه، دو گروه معرفی‌شده‌اند: کسانی که صمت جزء خصلت‌های بارز اخلاقی آن‌هاست و در موقعیت‌های مختلف، خردمندانه صمت را بر نطق ترجیح داده‌اند و در مقابل کسانی که سخنوری را در راستای خواهش‌های نفسانی خویش و اغراض مادی و دنیوی به کار گرفته‌اند. اکنون به معرفی مصادیق هر یک به‌صورت متقابل خواهیم پرداخت.

۱-۱- رهبران الهی و رهبران گمراه

پروردگار، برخی از افراد سلسلهٔ بشر از اولین و آخرین را که نسبت به اهل زمان خودشان برتری داشتند، برای هدایت انسان‌ها برگزید و به آن‌ها طهارت ذاتی و روح قدسی مرحمت فرمود.(حسینی همدانی، ۵٦/۳؛ امین، ۹۹/۳) یکی از خصوصیات اخلاقی این افراد این است که هر یک در طول زندگی بنا بر موقعیت و شرایط مختلف، سکوت اختیار کرده‌اند. نهج‌البلاغه در راستای محقق شدن آموزه‌های تربیت اسلامی، سکوت را یکی از خصلت‌های اخلاقی برگزیدگان الهی معرفی نموده، چنانچه در وصف اخلاق حسنه پیامبر(ص) فرموده است: «صَمْتُهُ لِسَانٌ؛ سکوت ایشان زبانی دیگر بود.»(خطبه ۹٦) این توصیف پارادوکسی بازگو کنندهٔ سکوتی معنادار و خردمندانه‌ای است که از هر سخن رساتر و گویاتر است. این سکوت، به سبب روی آوردن به ابزار ارتباطی و روش تبلیغی برای پذیرش مضمون پیامی است که به خاطر آن کسوت برگزیده شده است.(خانیکی، ۱٤۹) گاهی پیامبر(ص) از بیان آنچه شایسته گفتن نبود خودداری می‌کرد و از سکوت ایشان مردم درمی‌یافتند که نباید پیرامون آن موضوع حرفی بزنند. گاهی صحابه طبق عادت‌های گذشتهٔ خود اگر کاری را انجام می‌دادند و پیامبر(ص) در مورد آن کار سکوت

اختیار می‌کرد و آن‌ها را از ارتکاب نهی نمی‌فرمود، می‌فهمیدند که انجام چنـان کـاری جـایز اسـت. پـس سکوت رسول خدا(ص) برای آن‌ها در حکم بیان عمل مجاز بود. در حقیقت سکوت پیامبر(ص) به زبـانی که روشنگر احکام الهـی باشـد شـباهت داشـت.(بحرانی؛ ۸۴۳/۲؛ مـدرس وحیـد، ۳٦٤/٦؛ انصـاریان، ۳۲٤/۱؛ خویی، ۱۵۱)

بعد از رحلت پیامبر(ص) و تصمیم شورایی سقیفه مبنی بر غصب مقام خلافت از حضرت علـی(ع)، ایشان سکوت نمود و به خاطر حفظ یکپارچگی نظام اسلامی، حاضر به احقاق حق مسلم خـود نگردیـد و بیست‌وپنج سال خانه‌نشینی را تحمل کرد که حدیث غمباری است و باید شـرحش را از زبـان آن حضـرت شنید و بر جفایی که بر ایشان رفت، انگشت ندامت گزید. در اینجا به شرح سـکوت تلـخ و صـبر جانکـاه امام علی(ع) در آن دوران تاریک خواهیم پرداخت که به زبان خود آن حضـرت ایـراد گردیـده و حکمـت و رازهای سر به مهرش را گشوده است.

امام(ع) از گرفتار شدنش میان دو محذور پرده برداشته و فرموده است: «فَإِنْ أَقُـلْ يقُولُـوا حَـرَصَ عَلَـى الْمُلْک وَ إِنْ أَسْکتْ يقُولُوا جَزِعَ مِنَ الْمَوْتِ هَيهَاتَ بَعْدَ اللَّتَيا وَ الَّتِي وَ اللَّهِ لَابْنُ أَبِي طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِـنَ الطِّفْلِ بِثَدْی أُمِّهِ»(خطبه ۵) اگر سخن بگویم، می‌گویند بر حکومت حریص است و اگـر خـاموش باشـم، می‌گویند: از مرگ می‌ترسید. هرگز، من و ترس از مرگ؛ پس از آن همه جنگ‌ها و حوادث ناگوار! سوگند بـه خدا، انس و علاقه فرزند ابی‌طالب به مرگ در راه خدا، از علاقهٔ طفل به پستان مادر بیشتر اسـت. سـرانجام امام(ع) در این دو راهی مشکل، تصمیم گرفت صبر نماید و سکوت اختیار کند. سکوتی سـخت و سـنگین چنان‌که گویی در چشمش خاشاک و استخوان راه گلویش را گرفته بود.(خطبه ۳) با این‌حال جرعهـی تلـخ صبر را نوشید و بر نوشیدن این جرعه که تلخ‌تر از حنظل(خطبه ۲٦) و دردناک‌تر از فرورفتن تیـزی شمشـیر در دل بود، شکیبایی کرد.(خطبه ۲۱۷)

برای بزرگ‌مردی چون علی(ع) که در صراحت و شجاعت زبان زد دوست و دشمن است، سخن نگفتن به مثابهی پاسداری از ثروتی است کـه می‌توانـد بـا گفتـه‌های بی‌موقـع بـر بـاد رود. علـی(ع) کـه قربـانی قهرمانی‌های خویش در جامعه‌ای قبایلی است، سکوت را به‌عنوان تجلی عدم تجانس با زمانه و ناهمسازی با عصری که گرایش به جاهلیت دارد، انتخاب کرد. ازاین‌رو حتی گلایه ازآنچه را کـه پیش‌آمـده بیش‌ازحـد شقشقیه ای[۱] جایز نمی‌داند و به سرعت از آن می‌گذرد. این نوع سکوت برآیند سه مؤلفه: برتر از زمانه بودن، نگرانی نسبت به مصالح جامعه، پارسایی، عشق و تنهایی است و از همهٔ سـخنانی کـه علـی(ع) در مـدت

۱. کف بر آمده از دهان شتر

عمرش فرموده است کلامی از همه رساتر، بلیغ‌تر، زیباتر، اثر بخش‌تر و آموزنده‌تر وجود دارد و آن، بیست و پنج سال سکوت است که خطاب به همهٔ انسان‌هاست. انسان‌هایی که علی(ع) را می‌شناسند، سکوتی در نهایت سختی و سنگینی برای یک انسان آن هم نه یک انسان گوشه گیر و راهب، یک انسان فعّال اجتماعی، این سکوت خود یک سخن است. پس حضرت گاه با سخنش حرف می‌زند و گاه با سکوتش.(خانیکی، ۱٤۹)

بنابراین در مواقعی سکوت تنها روشی است که می‌تواند میان یک حقیقت و یک پدیدهٔ نامتعارف با سطح نازل‌تر ادراکات اجتماعی رابطه‌ای برقرار کند. چنانچه معارف دینی به جای تنازعات و کشمکش‌های بیانی بی‌حاصل، بر سکوت برای درک پدیده ای نو تأکید دارد. سکوت می‌تواند به جز تغییر مجاری انتقال پیام برای درک حقیقت، مفهوم ذهنی صبر را برای حفظ اصول و سازمان جامعه نیز محقق سازد. چنانچه امام(ع) برای قوام جامعهٔ تازه شکل گرفتهٔ اسلامی، به تعبیر خود «استخوان در گلو و خار در چشم» سکوت را برمی‌گزیند؛ زیرا امام(ع) به وضوح مشاهده می‌نمود که مردم به تدریج از روح اسلام فاصله می‌گیرند و بسیاری از سنت‌های جاهلی درحال احیا شدن است و هر قدر زمان می‌گذشت، زوایهٔ این انحراف نیز گسترش می‌یافت تا خورشید اسلام در پس پرده‌های جاهلیت پنهان شود و زحمات طاقت فرسای رسول خدا(ص) بر باد رود.(محمدقاسمی، ۲۲٤-۲۲٦)

مسلمین قدرت خود را که تازه داشتند به جهانیان نشان می‌دادند، مدیون وحدت صفوف و اتفاق کلمهٔ خود بودند و حضرت به خاطر وحدت صفوف مسلمین و عدم تفرقه، سکوت کرد.(مطهری، سیری در نهج‌البلاغه، ۱۷۹) امام(ع) از حوادث آینده و دگرگونی حال افراد باخبر بود. دگرگونی‌هایی که در حال صحابه و مدّعیان اسلام بعد از پیامبر(ص) رخ داد و افرادی که مردم دیروز، آن‌ها را پرچمدار حق می‌دانستند؛ اینک پرچمدار باطل شده بودند، مثل: طلحه و زبیر که در صفوف مقدم صحابه جای داشتند ولی امروز آتش افروز جنگ جمل شدند.(مغنیه، فی ظلال نهج‌البلاغه، ۱/۱۰۹؛ مکارم شیرازی، ۱/٤٤۸-٤٤۹) امام(ع) در وصف چنین شرایطی فرمودند: «بَلِ انْدَمَجْتُ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَاضْطَرَبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَةِ فِي الطَّوِي الْبَعِيدَةِ»(خطبه ٥) پس اگر امام(ع) لب به سخن می‌گشود و آن‌ها را بازگو می‌کرد، اضطراب مردم بیشتر و اختلافشان شدیدتر می‌شد. به همین دلیل حضرت قیام نکرد و سکوت اختیار کرد.(بحرانی، ۱/٥٥٤-٥٥٥)

اهل بیت(ع) نیز که از سلالهٔ پاک پیامبرند، به سیرهٔ نبوی اقتداء نموده‌اند و در امر هدایت امّت محمد(ع) همان صفا و مهربانی، پاکی و بی آلایشی، صبوری و بردباری را در پیش گرفتند. امام علی(ع) در وصف یکی از سجایای اخلاقی آن‌ها می‌فرماید: «وَ صَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِم»(خطبه ۱٤۷) و «صَمْتُهُمْ عَنْ

حِکمِ مَنْطِقِهِمْ»(خطبه ۲۳۹) یعنی سکوتشان نشانگر منطق آن‌هاست یا اینکه فرموده‌اند: «إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يسْبَقُوا»(خطبه ١٥٤) منظور این است که اگر سخن بگویند، راست می‌گویند و اگر خاموش بمانند نه از آن روست که کسی آنان را ساکت کرده باشد، بلکه به میل خود سکوت را اختیار کرده‌اند و کسی در این سکوت بر آن‌ها پیشی نمی‌گیرد. پس سکوت اهل بیت(ع) از کمال حکمت‌شان خبر می‌دهد.(مدرس وحید، ۱۷/۱۰) به این معنا که می‌دانند چه وقت باید سکوت کنند و موارد سخن گفتن را هم می‌دانند که دلیل بر علم و دانش آن‌هاست.(بحرانی، ٥٦٤/٤؛ خوانساری، ۲۲۰/٦)

در مقابل، سردمداران گمراه قبایل و جوامع در راستای رسیدن به خواسته‌های نفسانی، سر سپردهٔ شیطانند. شیطان رهبران گمراه قبایل و جوامع را مرکب‌های راهوار ضلالت قرار داده و از آن‌ها به عنوان سخنگوی خود برای بیان مقاصد خویش بهره می‌گیرد.» هُمْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ وَ أَحْلَاسُ الْعُقُوق اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايا ضَلَالٍ وَ جُنْداً بِهِمْ يصُولُ عَلَى النَّاسِ وَ تَرَاجِمَةً ينْطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ اسْتِرَاقاً لِعُقُولِكمْ وَ دُخُولًا فِي عُيونِكمْ وَ نَفْثاً فِي أَسْمَاعِكم»(خطبه ۱۹۲) به عبارت دیگر شیطان آن‌ها را برای حمل گمراهی‌های خود به کار گرفته و آن‌ها را همانند مترجمانی ساخته که با زبان آن‌ها سخن می‌گوید. در واقع ابلیس برای گمراهی مردم، نخست بر دوش این گروه از سران، سوار می‌شود و به کمک آن‌ها به تودهٔ مردم حمله‌ور می‌گردد. هنگامی که تسلیم شدند با زبان همین سران گمراه، مطالب خود را به گوش آن‌ها می‌رساند و همهٔ منابع فهم آن‌ها را اعم از: عقل، چشم و گوش از کار می‌اندازد و سخنان ظاهر فریب را به گوش آن‌ها می‌خواند و وسوسه می‌کند.(مکارم شیرازی، ٣٩٦/٧-٣٩٧) این افراد به منظور گمراه کردن مردم سخنانی می‌گویند که خشنودی شیطان در آن است، از این رو مثل زبان او هستند. بعضی مردم سطحی و کورکورانه آن‌ها را مقتدای خود قرار می‌دهند و آنان به نمایندگی شیطان جامعه را به گمراهی می‌کشانند.(بحرانی، ٤٥٠/٤)

بنابراین رهبران الهی سخنانشان حق و سکوتشان حکیمانه است و از سکوت به عنوان ابزار ارتباطی در راستای تربیت و هدایت مسلمانان استفاده کرده‌اند. در مقابل، رهبران گمراه سخنانشان نسنجیده، باطل و ترجمان سخنان شیطان است که در روند گمراه کردن خلق و انحراف از راه حق به کار گرفته شده‌اند.

۱-۲- دوستان و دشمنان

پیروان راستین پیامبر(ص) و محبّان ایشان، کسانی که شیفتهٔ خلق و خوی محمّدی شدند و دل در گرو محبانهٔ نبی نهادند و به رفتار حسنهٔ آن بزرگوار تأسی نموده‌اند. کسانی که بعد از آگاهی، خودسازی، تهذیب نفس و رسیدن به مقامات عالیه در علم و عمل و تقوا، کمر همّت برای هدایت خلق می‌بندند و همچون چراغ روشنی مردم را از ظلمات جهل، وهم و گمراهی رهایی می‌بخشند. امام(ع) در وصف آن‌ها

فرموده است: «يقُولُ فَيفْهِمُ وَ يسْكتُ فَيسْلَمُ»(خطبـه ۸۷) گفتـار و خاموشیشـان از روی حکمـت اسـت. سخن گفتنشان هدف مهمی را دنبال می‌کند و سکوتشان هدفی دیگر، آنجـا کـه بایـد روشـنگری کنـد، داد سخن می‌دهند و آنجا که در سخن گفتن بیم گناه و خطـر آلـودگی بـه معاصـی اسـت، سـکوت را تـرجیح می‌دهند، هر دو برای خدا و در طریق رضای اوست.(مکارم شیرازی، ۵۵۲/۳-۵۵٤)

امام علی(ع) یکی از ویژگی‌های مؤمنان را سکوت فراوان می‌داند: «كثِيرٌ صَمْتُه»(حکمت ۳۳۳) که بـر کمـال عقـل دلالـت می‌نمایـد «إِذَا تَـمَّ الْعَقْـلُ نَقَـصَ الْكـلَامُ؛ وقتـی کـه عقـل کامـل شـد، سـخن کـم می‌شود.»(حکمت ۷۱) جز بـه مقـدار نیـاز و بـرای گفـتن سـخنی کـه حکمـت و مصـلحت دارد، سـخن نمی‌گویند.(بحرانی، ٦۹۰/۵) حضرت یکی از برادران دینی خود[1] را چنین ستوده اسـت: «كـانَ أَكثَـرَ دَهْـرِهِ صَامِتاً فَإِنْ قَالَ بَذَّ الْقَائِلِين... وَكانَ إِذَا غُلِبَ عَلَى الْكلَامِ لَمْ يغْلَـبْ عَلَـى السُّـكوتِ وَ كـانَ عَلَـى مَـا يسْـمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يتَكلَّم»(حکمت ۲۸۹) اکثر روزهایش را در سکوت می‌گذراند و هرگاه سخن می‌گفـت گزیده و حساب شده می‌گفت، به گونه‌ای که از همه پیشی می‌گرفت و مسـتمعین را بهره‌منـد می‌سـاخت و عطش آن‌ها را فرو می‌نشاند. اگر در سخن گفتن بر او پیشی می‌گرفتند در سکوت مغلوب نمی‌گردید.

در مقابل، دشمنان حضرت کسانی هستند که اختیار امورشان را به شـیطان واگذاشـته‌اند و امـام(ع) در وصف آن‌ها فرموده است: «فَنَظَرَ بِأَعْينِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكبَ بِهِمُ الزَّلَلَ وَ زَينَ لَهُمُ الْخَطَلَ فِعْلَ مَـنْ قَـدْ شَرِكهُ الشَّيطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ»(خطبه ۷) اوصاف شیطانی در آن‌ها پرورش یافته و به شیطانی تبدیل می‌شوند که با آن‌ها متحد است. ظاهرشان شبیه انسان، امّا باطن‌شان شیطانی است. شیطان زبان ایشان شد و ایشان زبـان شـیطان.(بحرانی، ٥٦١/١؛ مکـارم شـیرازی، ٤٦٣/١؛ نـواب لاهیجـی، ۳۲) بهترین مصداق این گروه عمروعاص است. او بسیار اندیشید که نقص و عیبی در امـام(ع) بیابـد و آن را بـه مردم بباوراند و چون چیزی نیافت، گفت: علی(ع) سزاوار خلافت نیست، چون فراوان شوخی می‌کند.

حضرت در رد سخنان عمروعاص فرمود: «لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا وَ نَطَقَ آثِماً أَمَا وَ شَرُّ الْقَوْلِ الْكـذِب»(خطبـه ۸٤) سخنی باطل و کلامی به گناه گفته و بدترین سخنان، گفتـار دروغ اسـت. (مکـارم شـیرازی، ٤٦٦/۳؛ مغنیه، ۱/ ٤۱٥-٤۱٦) همچنین امام(ع) در وصف شرایط بعد از پیامبر(ص) که گروه‌های منحرف، اطـراف غاصبان خلافت را گرفتند و از راه حق منحرف شدند، فرموده است: «قَدْ خَاضُوا بِحَارَ الْفِتَنِ وَ أَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ وَ أَرَزَ الْمُؤْمِنُونَ وَ نَطَقَ الضَّالُّونَ الْمُكذِّبُون»(خطبه ۱٥٤) مؤمنـان سـکوت کردنـد و در مقابـل،

۱ .برخی گفته‌اند: ابوذر غفاری یا عثمان بن مظعون بوده.(دشتی، فرهنگ معارف نهج‌البلاغه، ٦۹۹؛ فیض الاسلام،۱۲۲٦؛ بحرانـی، ٦٦۱/٥) ابـن ابـی الحدیـد می‌گوید: اشاره به شخص معینی نیست و این کلام از باب مثل است و عادت عرب به آوردن ایـن گونـه سـخن جریـان داشـته، مثـل اقـوال آن‌هـا در اشعارشـان «لصاحبی و یا صاحبی».(ابن ابی الحدید، ۱۸٤/۱۹)

گمراهان و تکذیب کنندگان با تمام توان در پی خواسته‌های نفسی خویش به سـخن درآمدنـد و گمراهـی و خیانت را به سر حد خود رسانده‌اند.(مغنیه، در سایه سار نهج‌البلاغـه، ۲۹۸/۳؛ مـدرس وحیـد، ۱۲۵/۱۰؛ صوفی تبریزی، ۱/ ۵۲۸؛ قرشی، مفردات نهج‌البلاغـه، ۳۸/۱) پـس دوسـتداران اسـلام بـه تأسـی از سـیرهٔ پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) گزیده گو هستند و صحبت و سکوتشـان حکیمانـه و بـرای رضـای خداسـت و هرگاه در سخن گفتن احساس گناه نمایند، سکوت می‌کنند. اما دشمنان پیامبر(ص) و اهـل بیـت(ع) گزافـه گو هستند و به خاطر رسیدن به خواهش‌های نفسانی خویش هر سخنی را به زبان می‌آورند هر چند باطل یا دروغ باشد و به گناه آلوده شوند.

۱-۳- پرهیزکاران و غافلان

نگاهداری زبان یک اصل خویشتن‌داری و از اوصاف پرهیزکارانی است که گام در راه درست می‌نهند، صحیح می‌اندیشند، زبان جز به صدق نمی‌گشایند و در گفتار جز رضای خـدا طلـب نمی‌کنند.(شـجاعی، ۱۲) امام(ع) در وصف آن‌ها فرموده است: «إِنْ صَمَتَ لَمْ یغُمَّهُ صَـمْتُه»(خطبـه ۱۹۳) اختیـار سـکوت بـه مقتضای عقلشان بوده و سکوت را مغتنم می‌دانند وقتی‌که جای سکوت باشد، خموشی گزیده نـه در وقـت کلام. کلامشان به مقتضای مقام، حکمت و سکوتشان به مقتضای عقل، گفتار و سکوتشان با اندیشه همراه است.(مدرس وحید، ۷٦/۱۲)

اما غفلت زدگان از افتادن در دام گمراهی هراسی ندارند و برای فرار از حق از فریب استفاده می‌کننـد و به‌راحتی سخن حق را تحریف می‌کنند یا به دلیل ترس از خشم اهـل باطـل در برابـر سـخن حـق سـکوت می‌کنند و حق را کتمان می‌کنند.(مغنیـه، در سـایه سـار نهج‌البلاغـه، ۲۸٦/۳؛ کاشـانی، ۷۰۲/۱؛ مـدرس وحید، ۱۰/ ۱۰۷؛ نواب لاهیجی، ۱٤۰؛ هاشمی خویی، ۲۱۳/۹) و زمانی از خواب غفلت بیدار می‌شـوند که دیر شده و به آثار سوء اعمال خود گرفتار می‌شوند. امام علی(ع) آن‌ها را این‌گونه توصیف کرده است: «وَ الضَّلَالَ فِی الْمَغَاوِی وَ لَا یعِینُ عَلَى نَفْسِـهِ الْغُـوَاةَ بِتَعَسُّـفٍ فِـی حَـقٍّ أَوْ تَحْرِیـفٍ فِـی نُطْـقٍ أَوْ تَخَـوُّفٍ مِـنْ صِدْقٍ»(خطبه ۱۵۳) همچنین با توجه به کارشکنی‌های کوفیان، آن‌ها را با وصـف «نَاطِقَـةً بَکمَـاءَ»(خطبـه ۱۰۸) خوانده است؛ یعنی سخنگویان لال.

در این وصف پارادوکسی(بَکماء) صفت مشبه و بر عیب دلالت می‌کند که با(نَاطِقَةً) همنشـین شـده و بار معنایی منفی را القاء می‌کند: زبان‌هایی که گویاست اما از آنچه سزاوار است سخن گوینـد، خـاموش و مانند لالان و بی‌زبانانند. این در حالی است که امام(ع) به اهمیت موقعیت سنجی به هنگام سـخن گفـتن، تأکید فرموده‌اند: «لَا خَیرَ فِی الصَّمْتِ عَنِ الْحُکمِ...؛ آن جا که بایـد سـخن درسـت گفـت، در خاموشـی

خیری نیست.»(حکمت ۱۸۲/٤۷۱) ولی آن‌ها از آنچه بر ایشان لازم است بیان و تفهیم کنند، زبان بسته‌اند و حقایق را بیان نمی‌نمایند.(بحرانی، ۷۹/۳؛ زمانی جعفری، ۲۸۷؛ مدرس وحید، ١٦٩/۷؛ دشتی، فرهنگ معارف نهج‌البلاغه، ۲۹۷/۱) بنابراین پرهیزکاران نقطه مقابل غافلان هستند. کسانی که گفتارشان بر اساس حکمت است وقتی که جای سکوت باشد، ساکت هستند؛ نه در وقت کلام و در مقابل، غافلان هستند که در جایی که وقت کلام است، خاموش‌اند.

پس سکوت در مرتبهٔ انسانی راه و رسم خوبان، برگزیدگان الهی و دوستداران آن‌هاست که با توجه به موقعیت‌های مختلف سکوت را ترجیح داده‌اند. اما نه از سر ترس و ضعف، بلکه از سر حکمت و خردمندی. در نهج‌البلاغه با عبارت پردازی‌های زیبا بخشی از رفتار، اخلاق و اعمال آن‌ها بازگو شده تا مخاطب از جزئی‌ترین رفتار آن‌ها راه و رسم زندگی بیاموزد و آن‌ها را الگوی خویش در زندگی قرار دهد تا در دنیا و آخرت سعادتمند شود. در مقابل سخنورانی که از آن‌ها نطق صادر شده، اغلب دارای شهوت کلامی‌اند و سخنانشان نه از سنخ صدق بلکه فریب گونه، گناه آلود، باطل، محرّف و گزاف است و زمینهٔ ورود آن‌ها را به وادی گناهان زبانی و فرو رفتن در باطل فراهم می‌کند. مهم‌ترین عامل گزافه گویی، حبّ جاه(جلب توجه) است که یکی از خواهش‌های نفسانی است که شیطان، انسان را به آن ترغیب می‌کند که فرد بکوشد توجه دیگران را به خود جلب کند تا مردم به ارتباط با او تمایل نشان دهند.(تهرانی، ۳۳۱/٤-۳۳۰)

۲- سطح غیر انسانی

امام علی(ع) تمام آنچه در هستی از آثار حکمت الهی آشکار شده، ناطق به ربوبیت و تدبیر الهی به زبان حال می‌داند نه به زبان قال؛ هر چند آفریدگانی خاموشند، ولی برهان و دلیلی بر وجود آفریدگارند: «فَصَارَ کلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَ دَلِیلًا عَلَیهِ وَ إِنْ کانَ خَلْقاً صَامِتاً فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبِیرِ نَاطِقَةٌ»(خطبه ۹۱) و کتاب خاموش جهان هستی را گویا نموده‌اند. چنانچه خدا در قرآن فرموده است: «قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کلِماتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً»(کهف: ۱۰۹) کلمات در اصل به معنای الفاظی است که با آن سخن گفته می‌شود و بر معنا دلالت دارد. از آن‌جا که موجودات این جهان دلیل بر علم و قدرت پروردگارند، به هر موجودی «کلمة اللّه» می‌گویند.(رضایی اصفهانی، ۱۲/ ۳۰۵) مخلوقات عقل و زبانی ندارند و صرفاً زبان حال تدبیر حق هستند. مثل باران که رحمت خدا را بازگو می‌کند: «فَفَتَحْنا أَبْوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ»(قمر:۱۱) (بحرانی، ۷۱٤/۲؛ موسوی، ٦٦/۲)

۲-۱- جهان هستی

در ازل، جوهرهٔ جهان هستی در سکوت و خاموشی بود تا اینکه خدا «مُتَکلِّمٌ لَا بِرَوِیةٍ»(خطبه ۱۷۹)

ندای ازلی و تکوینی «کُن» را زیر و بم ساخت و هستی را خلق نمود: «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیئاً أَنْ یقُولَ لَهُ کـنْ فَیکونُ»(یس: ۸۲) چنانچه امام علی(ع) در آفرینش آسمان به این موضـوع اشـاره نمـوده و می‌فرمایـد: «وَ نَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِی دُخَانٌ فَالْتَحَمَتْ عُرَی أَشْرَاجِهَا وَ فَتَقَ بَعْدَ الِارْتِتَـاقِ صَـوَامِتَ أَبْوَابِهَـا»(خطبـه ۹۱) آسـمان خموش بود که با ندای ازلی درهایش گشوده و خلق شد. مجموعهٔ جهان هستی پهنه‌ای است خاموش که با خلقت کائنات گویا شده است؛ سر انجام با مرگ آن‌ها بار دیگر بر سکوت اولیه خود باز می‌گردد «وَ صَمَّتْ دِیارُهُمْ وَ لَکنَّهُمْ سُقُوا کأْساً بَدَّلَتْهُمْ بِالنُّطْقِ خَرَسـاً وَ بِالسَّـمْعِ صَـمَماً وَ بِالْحَرَکـاتِ سُـکونا»(خطبـه ۲۲۱) و چرخهٔ سکوت کامل می‌گردد.

۲-۲- قرآن کریم

در نهج‌البلاغه علاوه بر جهان هستی، قرآن کریم نیز در اصل، صـامت وصـف شـده اسـت: «صَـامِتٌ نَاطِقٌ»(خطبه ۱۸۳) در این توصیف، صفت صامت بر ناطق مقدم شده است؛ زیرا قرآن صـامت اسـت بـه اعتبار این که از حروف و اصوات خاموش تألیف شده است. حروف و اصـوات از اقسـام اعـراض اسـت و عرض محال است ناطق باشد؛ زیرا که نطق ولیدهٔ حرکت ادات است بـا کـلام و کـلام محـال اسـت دارای ادات باشد که ناطق به کلام باشد، اما ناطق است به اعتبار تضمّن به اخبـار، اوامـر، نـواهی، نـداء و اقسـام دیگر کلام که موجب فهم است.(مدرس وحید، ۲۹٤/۱۱؛ ابن ابی الحدیـد، ۱۰۷/۹) شـأن کتاب(نوشـته) دلالت بر نطق ندارد، اما شأن نطق دلالت بر معانی مقصود دارد. «وَ ینْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ یشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَی بَعْضٍ»(خطبه ۱۳۳) یعنی برخی از آیات قرآن، دلالت بر دیگر آیات دارند. مثل: آیاتی که آیه‌های مجمـل را مبین و آیه‌های مطلق را مقید می‌کنند.(بحرانی، ۲۸۳/۳-۲۹۲؛ مدرس وحید، ۳۱۲/۸؛ هاشمی خویی، ۸/ ۳۲۳ و ۳۰۸)

به همین خاطر امام علی(ع) به ما سفارش فرمودند: «ذَلِک الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ ینْطِق»(خطبه ۱۵۸) قرآن را به سخن آورید، ولی هرگز سخن نمی‌گوید. منظور از جملهٔ «فلن ینطق» بطون قرآن و اسرار نهفته‌ای است که به ظواهر آن اشاره دارد. ایـن بطـون در اختیـار پیـامبر(ص) و جانشـینان معصـوم اوسـت.(مکارم شیرازی، ۱۹۳/٦-۱۹٤) همان طور که امام(ع) گفتهٔ خود را تفسیر می‌کند به این‌که سخن قـرآن را از ایشـان بشنوند. «وَ لَکنْ أُخْبِرُکمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِیـهِ عِلْـمَ مَـا یـأْتِی وَ الْحَـدِیثَ عَـنِ الْمَاضِـی وَ دَوَاءَ دَائِکـمْ وَ نَظْـمَ مَـا بَینَکمْ»(خطبه ۱۵۸) مراد از زبان قرآن، نفس کریم پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) باشد کـه در بیـان مقاصـد و اهداف آن کوتاهی نمی‌کنند و این معارف به وجود مبارک ایشان شناخته می‌شوند. امام علی(ع) در وصـف پیامبر(ص) فرموده‌اند: «انَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِیاً بِکتَابٍ ناطِق»(خطبه ۱٦۹) چـون ایشـان، قـرآن نـاطق و

آگاه بر اسرار کتاب و جامع علم الهی هستند.(بحرانی، ۵۴۳/۱) حضرت علی(ع) در بیان علم کامل خود به قرآن و مقاصد آن فرموده است: «مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَ أَنَا عَلِمْتُ فِيمَنْ أُنْزِلَتْ وَ أَينَ نَزَلَتْ وَ عَلَى مَنْ نَزَلَتْ، إِنَّ رَبِّی وَهَبَ لِی قَلْباً عَقُولًا وَ لِسَاناً طِلْقاً؛ هیچ آیه‌ای نازل نشد جز اینکه من می‌دانم دربارهٔ چه کسی، در کجا و بر چه کسی نازل شده است.»(مجلسی، ۹۷/۸۹؛ عیاشی، ۱۷/۲) چون ایشان همواره با پیامبر(ص) بودند و تحت تعلیم و تربیت ایشان پرورش یافته‌اند. امام صادق(ع) در این باره فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيهُ(ص) التَّنْزِيلَ وَ التَّأْوِيلَ، فَعَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص) عَلِياً(ع).»(کلینی، ۴۴۲/۷؛ حرّعاملی، ۲۲۴/۲۳؛ عیاشی، ۱۷۱/۱)

در ماجرای بر نیزه کردن قرآن توسط لشکریان معاویه در جنگ صفین، امام(ع) به سپاهیانش انذار داد: آن‌ها قرآن را به میان نیاوردند، بلکه جلد و کاغذ قرآن را سپر قرار دادند، برای این‌که باز علیه قرآن قیام کنند. من قرآن ناطق شما هستم، به جنگ ادامه دهید.(مطهری، سیری در سیرهٔ ائمه اطهار(ع)، ۳۳) همچنین دربارهٔ علت پذیرش حکمیّت، در پاسخ به خوارج که آن را نمی‌پذیرفتند، فرمودند: «إِنَّا لَمْ نُحَكمِ الرِّجَالَ وَ إِنَّمَا حَكمْنَا الْقُرْآن هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَينَ الدَّفَّتَينِ لَاينْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ وَإِنَّمَا ينْطِقُ عَنْهُ الرِّجَال»(خطبه ۱۲۵) ما افراد را داور قرار ندادیم، تنها قرآن را به حکمیت انتخاب کردیم. این قرآن خطّی نوشته شده میان دو جلد است، زبان ندارد تا سخن گوید و نیازمند به کسی است که او را ترجمه کند و همانا انسان‌ها می‌توانند از آن سخن گویند.(دشتی، ترجمهٔ نهج‌البلاغه امام علی(ع)، ۲۳۷؛ مدرس وحید، ۱۳۵/۸؛ کاشانی، ۱/ ۵۹۴)

بعد از امیرمؤمنان(ع)، یازده ائمهٔ بزرگوار ناطق به کتاب خدا و از حدود الهی و مقدّمات آن آگاهند. «هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْئِلُ حُكمِهِ وَ كهُوفُ كتُبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ وَ أَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِصِهِ»(خطبه ۲) علم کتاب در نزد آن‌هاست «إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّه ...بِهِمْ عُلِمَ الْكتَابُ وَ بِهِ عَلِمُوا وَ بِهِمْ قَامَ الْكتَابُ وَ بِهِ قَامُوا»(حکمت ۴۳۲) و به تعبیر امام(ع) قرآن در جمع آن‌ها، گواهی صادق و خموشی گویاست: «فَهُوَ بَينَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ»(خطبه ۱۴۷)

پس همان‌گونه که ملاحظه کردید کتاب تکوین(جهان هستی) منطبق با کتاب تشریع(قرآن کریم) است و هر دو صامتند و انسان تنها مخلوقی است که خدا به او بیان آموخته «عَلَّمَهُ الْبَيانَ»(الرحمن:۴) تا هم کتاب تشریع را به سخن آورد «ذَلِک الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ»(خطبه ۱۵۸) و هم حقایق کتاب تکوین را بازگو نماید «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كلَّها»(بقره:۳۱) به ویژه انسان کامل که امام علی(ع) بارزترین مصداق آن به شمار می‌آید. چنانچه فرموده‌اند: «انّا بطرق السّماء اعلم منّی بطرق الارض، من به راه‌های آسمان، از راه‌های زمین داناترم.»(خطبه ۱۸۹) ایشان بر همهٔ حقایق جهان امکان که همان مجالی اسمای حسنی خدا

و مظاهر صفات علیای او، آگاه است.

در مرتبهٔ بعد از انسان کامل، هر کسی که دربارهٔ جهان هستی، صحیح بیاندیشد و درست تدبر کند و بر اساس ادراک راستین و راسخ سؤال طرح کند، پاسخ منطقی خود را از آن دریافت خواهد کرد. همین معنا دربارهٔ قرآن نیز صادق است. یعنی اگر کسی دربارهٔ نظام معرفتی قرآن که جهان علمی است، صحیح بیاندیشد و پرسش استواری ارائه نماید، پاسخ صائب خود را از قرآن کریم دریافت می‌نماید.(جوادی آملی، ۷-۱٦)

نتیجه‌گیری

با بررسی حوزهٔ واژگانی سکوت و نطق در ساختار نهج‌البلاغه می‌توان دریافت که صمت و نطق دو واژهٔ محوری متقابل هستند که بیش از سایر واژگانی که حوزه معنایی مشترک دارند، در تقابل با یک‌دیگر به‌کاررفته‌اند و یک تقابل مدرّج را تشکیل داده‌اند. در سیاق جملاتی که صمت و نطق در یک محور معنایی با یک‌دیگر همنشین شده‌اند، در اکثر موارد صمت بر نطق مقدم شده است؛ همچنین نطق و مشتقات آن با واژگانی همچون: باطل، آثم، ضلالت، تکذیب و تحریف همنشین شده است که بار معنایی منفی را به مخاطب القا می‌کند.

در سطح غیرانسانی سکوت بر نطق تقدم زمانی دارد. در ازل، جهان هستی ساکت و خموش بوده و با خلقت کائنات که هر یک با زبان حال ربوبیت خدا را بیان می‌کنند، گویا شده؛ به‌ویژه انسان، یگانه مخلوق ناطقی که از حقایق جهان امکان که همان مجالی اسمای حسنی خدا و مظاهر صفات علیای او، آگاه است. سرانجام هستی با مرگ همهٔ کائنات دوباره ساکت و خموش می‌شود و این چرخه کامل می‌گردد. قرآن نیز آخرین کتاب آسمانی که برای هدایت انسان‌ها فرستاده شده در اصل صامت است. شأن کتاب(نوشته) بر نطق دلالت ندارد، اما شأن نطق، بر معانی مقصود دلالت دارد که باید توسط انسان تنها مخلوقی که به او نعمت بیان داده‌شده و این کتاب برای او فرستاده شده، گویا شود.«ذَلِک الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ»(خطبه ۱۵۸) که در رأس آن‌ها پیامبر(ص) و سپس اهل‌بیت(ع) قرار دارند. چنانچه حضرت علی(ع) خود را قرآن ناطق معرفی کردند. بنابراین کتاب تکوین(هستی) و کتاب تشریع(قرآن) هر دو در اصل صامت و بر یک‌دیگر منطبق‌اند و از میان کائنات که در حقیقت کلمات خداوند هستند تنها انسان قادر است که این دو کتاب را گویا نماید.

در سطح انسانی با توجه به سیاق جملات و مصادیقی که به نطق یا صمت متصف شده‌اند، دریافتیم که

صمت به معنای سکوت مطلق نیست؛ بلکه به معنای به‌جا حرف زدن است و مهم‌ترین عامل آن، حکمت است که انسان را به وادی گزیده‌گویی می‌رساند. در جایی که انسان در سخن گفتن، بیمِ گناه یا انحراف از راه حق را احساس می‌کند، سکوت را ترجیح می‌دهد تا در دنیا و آخرت سعادتمند گردد. اما نطق به معنای گزافه‌گویی و سخن نسنجیده است که مهم‌ترین عامل آن حبّ جاه است که انسان را بـه وادی بیهوده‌گـویی می‌کشاند، موجب کتمان حقیقت و القای مطلب خلاف واقع به مخاطب و فرو رفتن در باطل می‌شود و شقاوت در دنیا و آخرت را به دنبال دارد.

بنابراین برخلاف فرضیهٔ رایج مبنی بر مثبت تلقی کردن نطق، امام(ع) رویکردی ساختارشکنانه بـه ایـن تقابل داشته‌اند و سکوت را پدیده‌ای مثبت و ارزشی تلقـی کرده‌انـد. ایـن وارونه‌سـازی ارزشـی و رجحـان صمت بر نطق، ابواب معنایی جدیدی را در به دست آوردن جهان‌بینی حضرت و تفسیر مـتن بـر مخاطـب می‌گشاید: گاهی سکوت رساتر و تأثیرگذارتر از هزاران حرف است. به‌جای تنازعات و کشمکش‌های بیانی بی‌حاصل، سکوت تأثیرگذارتر است. سکوت، هیبت و بزرگی می‌آورد و یکی از نزدیک‌ترین راه‌های تکمیـل اندیشه، تلقی شده است. سکوت راه و رسم برگزیدگان الهی، پیـروان آن‌هـا و پرهیزکـاران اسـت کـه انسـان می‌تواند از آن‌ها راه و رسم زندگی بیاموزد و سیرهٔ رفتاری آن‌ها را الگوی خویش قرار دهد تا سعادت هـر دو جهان را به دست آورد.

منابع

ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، شرح نهج‌البلاغه، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم،۱۳۳۷ق.

ابن فارس، احمد بن فارس ، معجم مقاییس اللغة، مکتب الاعلام الإسلامي، قم، ١٤٠٤ق.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت، ١٤١٤ق.

اشمیتس، توماس، درآمدی بر نظریه ادبی جدید و ادبیات کلاسیک، ترجمه حسین پاینده و دیگران، دانشـگاه تبریـز، تبریز، ۱۳۸۹ش.

امین، نصرت، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

انصاریان، حسین ، ترجمه نهج‌البلاغه، پیام آزادی، تهران، ۱۳۷۹ش.

ایگلتون، تری، پیش درآمدی بر نظریه ادبی، ترجمه عباس مخبر، چاپخانه علامه طباطبایی، تهران، ١٣٦٨ش.

بحرانی، علی بن میثم، ترجمه شرح نهج‌البلاغه، ترجمه قربانعلی محمدی مقدم و علی‌اصغر نوایی یحیی زاده، بنیـاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۵ش.

برتنز، یوهانس ویلم، نظریه ادبی: مقدمات، ترجمه فرزان سجودی، نشر علم، تهران، ١٣٩٦ش.

برتنس، هانس، مبانی نظریه ادبی، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، ماهی، تهران، ۱۳۸۷ش.

برسلر، چارلز ، درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی، ترجمه مصطفی عابـدینی فـرد، ویراسـتار حسـین پاینـده، نیلوفر، تهران، ۱۳۸٦ش.

تمیمی آمدی، عبدالواحد، ترجمه غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشـم رسـولی محلاتـی، دفتـر نشـر فرهنـگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ش.

تهرانی، مجتبی، اخلاق الهی(آفات زبان)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۸۵ش.

جوادی آملی، عبدالله، «قرآن در نهج‌البلاغه»، پژوهش‌های دینی، شماره ۲، ۱۳۸٤ش.

چناری، مهین و کرباسیان فاطمه، «جایگاه زبان و سکوت در تربیت دینی»، فصلنامه علمی ترویجی علـوم تربیتـی از دیدگاه اسلام، شمارهٔ ۵، ۱۳۹٤ش.

حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل بیت(ع)، قم، ۱٤۰۹ق.

حسینی همدانی، محمد، انوار درخشان در تفسیر قرآن، ج۱۷، لطفی، تهران، ۱٤۰٤ق.

خانیکی، هادی، «جامعه‌شناسی سکوت»، فصلنامه سیاسی- اجتماعی، شماره ۱، ۱۳۷۷ش.

خوانساری، جمال‌الدین محمد، شرح غررالحکم و درر الکلم، تصـحیح میرجلال‌الـدین حسـینی ارمـوی، دانشـگاه تهران، تهران، ۱۳٦٦ش.

خویی، ابراهیم بن حسین، الدره النجفیه، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

دشتی، محمد، ترجمه نهج‌البلاغه امام علی(ع)، مشهور، قم، ۱۳۷۹ش

ــــــــــــ، فرهنگ معارف نهج‌البلاغه، موسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین(ع)، بی‌جا، ۱۳۷٦ش.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه و تحقیـق مفـردات الفـاظ قـرآن، ترجمـه غلامرضـا خسـروی حسـینی، مرتضوی، تهران، ۱۳۷٤ش.

رضایی اصفهانی، محمدعلی، تفسیر قرآن مهر، پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن، قم، ۱۳۸۷ش.

زمانی، کریم، سیری در فرهنگ لغات نهج‌البلاغه، کیهان، تهران، ۱۳٦۷ش.

شاملی، نصرالله و علی بنائیان، «تبیین میدان معناشناسی صَمت(سکوت) در نهج‌البلاغـه»، مشـکوة، شـمارهٔ ۱۰٤، ۱۳۸۸ش.

شجاعی، مهدی، متقین(دریافتی از خطبه نهج‌البلاغه)، نیستان، تهران، ۱۳۸۸ش.

شریف رضی، نهج‌البلاغه(صبحی صالح)، دار الهجرة، قم، بی‌تا.

ــــــــــــ، تنبیه الغافلین وَتذکره العارفین، ترجمه ملاّ فتح الله کاشانی، پیام حق، تهران، ۱۳۷۸ش.

شمیسا، سیروس، نقد ادبی، ویرایش دوم، میترا، تهران، ۱۳۸۵ش.

صفوی، کوروش، درآمدی بر معنی شناسی، سوره، تهران، ۱۳۸۷ش.

صوفی تبریزی، ملا عبدالباقی، منهاج البراعه فی شرح نهج‌البلاغه، مکتبه الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۸ش.

طالقانی، محمود، پرتوی از نهج‌البلاغه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷٤ش.

طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، تصحیح احمد حسینی اشکوری، مرتضوی، تهران، ۱۰۵۸ق.

عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، المکتب العلمیه الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۰ق.

فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، هجرت، قم، ۱٤۰۹ق.

فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱٤۱۵ق.

فیض الاسلام، علی نقی، ترجمه و شرح نهج‌البلاغه، فقیه، تهران، ۱۳۷۹ش.

قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱٤۱۲ق.

ــــــــــــ، مفردات نهج‌البلاغه، تصحیح حسن بکائی، قبله، تهران،۱۳۷۷ش.

کالر، جاناتان، نظریه ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۲ش.

کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱٤۰۷ق.

گرین، کیت و جیل لبیهان، درسنامه نظریه و نقد ادبی، ترجمه لیلا بهرانی محمدی و دیگران، ویراستار حسین پاینده، روزنگار، تهران، ۱۳۸۳ش.

مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، دارإحیاء التراث العربي، بیروت، ۱٤۰۳ق.

محمدقاسمی، حمید، جلوه‌هایی از هنر تصویرآفرینی در نهج‌البلاغه، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸ش.

مدرس وحید، احمد، شرح نهج‌البلاغه، احمد مدرس وحید، قم، بی‌تا.

مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱٤۳۰ش.

مطهری، مرتضی، سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، صدرا، تهران، ۱۳۷۵ش.

ــــــــــــ، سیری در نهج‌البلاغه، صدرا، تهران، ۱۳۸٦ش.

مغنیه، محمدجواد، فی ظلال نهج‌البلاغه، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۳۵۸ش.

ــــــــــــ، در سایه سار نهج‌البلاغه، ترجمه محمد جواد معموری و همکاران، دارالکتاب الاسلامی، قم، ۱۳۸۷ش.

مقدادی، بهرام، دانش نامه نقد ادبی از افلاتون تا به امروز، چشمه، تهران، ۱۳۹۳ش.

مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام شرح تازه‌ای و جامعی بر نهج‌البلاغه، دارالکتب اسلامیه، تهران، ۱۳۷۵ش.

موسوی، سیدعباس، شرح نهج‌البلاغه، دارالاسلام الاکرم، بیروت، ۱۳۷٦ش.

نراقی، مهدی بن ابی ذر، جامع السعادات، به تصحیح محمد کلانتر، مطبعه النجف، بی‌جا، ۱۳۸۸ق.

نواب لاهیجانی، محمدباقر، شرح نهج‌البلاغه، اخوان کتابچی، تهران، بی‌تا.

نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسه آل بیت، قم، ۱٤۰۸ق.

ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعه ورّام، مکتبه فقیه، قم، ۱٤۱۰ق.

هارلند، ریچارد، درآمدی تاریخی بر نظریه ادبی از افلاتون تا بارت، ترجمه علی معصومی و دیگران، چشمه، تهران،

۱۳۸۱ش.

هاشمی خویی، حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج‌البلاغه، ترجمه حسن حسن زادهٔ آملی و محمدباقر کمـره‌ای، مکتبه الاسلامیه، تهران، ۱٤۰۰ق.